

شکل‌گیری ایدئولوژی جدید حزبی در اتحاد شوروی

نویسنده: Vladimir Shlapentokh از دانشگاه ایالتی میشیگان

منبع: نشریه Soviet Studies از انتشارات دانشگاه گلاسکو Vol. XI, No.1, Jan.1988

● گورباچف: پرسترویکا مترادف انقلاب شمرده می‌شود... زیرا نوآوری‌ها و اصلاحات، مستلزم انقلابی حقیقی در روانشناسی و درک ویژگی‌های دوران معاصر، و در درجه اول، وظایف ناشی از پیشرفت توفنده علوم و فنون است.

جدید در مورد پاره‌ای از موضوعات بی‌درنگ تصمیم نگرفت و تا مدتی در انتخاب راه حل‌های مختلف تردید داشت و در زمان تشکیل کنگره در فوریه سال ۱۹۸۶ تصویر کامل ایدئولوژی جدید هنوز روشن نبود.

بخش اول این مقاله به تجزیه و تحلیل اوضاع و احوالی اختصاص یافته که در پیدایش ایدئولوژی گورباچف که شدیداً با سیاست‌های برژنف در تضاد می‌باشد، مؤثر بوده است. بحثی در باره وقایع مهم سیاسی قبل از این کنگره که به شکل‌گیری ایدئولوژی جدید انجامیده و سپس تحلیل خود کنگره در پی خواهد آمد. این مقاله با ارزیابی مجملی از پیامدهای کنگره، باز هم با توجه به ایدئولوژی جدید به انجام خواهد رسید.

لزوم ایدئولوژی جدید حزبی

نظام سیاسی شوروی در طول چند دهه حیات خود دستخوش تحولات عمده‌ای شده است. این تحولات را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف تجزیه و تحلیل کرد و دیدگاهی که به عقیده نویسنده اهمیت تعیین‌کننده دارد ارتباط میان رهبری عالی و طبقه حاکم است.

قدرت متمرکز، و دبیرکل به عنوان مظهر آن، در اواخر دهه ۱۹۲۰ کاملاً نیرومند بود. استالین تمام تصمیم‌های عمده را شخصاً می‌گرفت و عملاً نه تنها آراء دون‌پایگان، بلکه اعضای کمیته مرکزی و حتی دفتر سیاسی را نادیده می‌انگاشت. تاریخ رسمی حزب در اتحاد شوروی حاکمیت که تصمیم در زمینه اشتراکی کردن همه امور که سرنوشت کشور را دگرگون کرد - تنها از سوی استالین و حتی بدون مشورت صوری با هرگونه دستگاه حزبی اتخاذ شده است. لیکن در طول این دوره، تشکیلات حزبی عموماً از رهبر عالی حمایت می‌کرد. بدیهی است که ترس از مجازات و سرکوب (حتی با آنکه طبق ملاکهای دوره بعدی ملایم بود)، و از دست دادن مزایای مخصوص، از دلایل مهم عدم مخالفت بود، ولی این علتها فقط بخشی از قضیه را توجیه می‌کند. در این دوران، عضو عادی حزب که هنوز ایدئولوژی انقلابی خود را در سرداشت، با حکومت نیرومندی که با مشارکت خودش به وجود آمده بود، همسازي داشت و موفقیت خویش را در پیشرفت دولت و تحقق اهداف آن متصور می‌دید. به علاوه اعضای فعال حزب، ضمن نفی دموکراسی برای توده مردم، به دموکراسی درون حزبی معتقد بودند و در شخص استالین رهبری را می‌دیدند که معتقد به آرمان و پذیرای انتقاداتی است که به سود دولت تمام می‌شود.

مقامات حزبی در تمام سطوح خود را به مثابه سهامداران غرقه در کار یک شرکت می‌شمرند و رفتار خود و دیگران را با یک ضابطه، یعنی مصالح کشور می‌سنجیدند. منطق تحکیم قدرت متمرکز، استالین را به تصفیه‌های انبوه و امحاء دست‌اندرکاران حزبی، یعنی سهامداران فعال، رهنمون شد. این گروه جای خود را به نسل جدیدی داد که هنوز با دولت همسازي داشت، اما این بار فقط مجری انفعالی تصمیمات رهبر عالی بود. وحشت و تروری که اینان را به قدرت رساند و ادامه نفوذ ایدئولوژی انقلابی، تضمینی بود که غالباً

هدف این مقاله استفاده از کنگره بیست و هفتم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، به منظور بررسی چگونگی شکل‌گیری ایدئولوژی حزبی است. به عقیده نویسنده لازم است که بین ایدئولوژی عمومی و رسمی و ایدئولوژی حزبی تفاوت قائل شد. این ایدئولوژی‌ها گرچه دارای بعضی عناصر مشترک و متقابل‌التأثیر هستند اما از لحاظ هدف بسیار متفاوتند.

ایدئولوژی رسمی و عمومی با توده مردم سروکار دارد و هدف عمده آن مشروعیت دادن به سیستم، رهبری وقت، و سیاست‌های آن است. در راه رسیدن به این هدف، ایدئولوژی عمومی افسانه‌هایی را به کار می‌گیرد که چندان وجه اشتراکی با واقعیت ندارد. در عوض ایدئولوژی حزبی که به مراتب از ایدئولوژی عمومی عمل‌گراتر است، بر مبنای اطلاعات واقعی در مورد حوادث جاری کشور و جهان عمل می‌کند و بر همین پایه است که سیاست واقعی بنیادگذاری می‌شود.

در حالی که ایدئولوژی عمومی به کندی تغییر می‌کند، ایدئولوژی حزبی انعطاف‌پذیر است. در حقیقت می‌توان گفت که ایدئولوژی‌های حزبی گوناگونی با بینش‌های مختلف از اوضاع و احوال و نیز روش‌های متفاوت برای حل مسائل وجود دارد. تقریباً هر رژیمی در اتحاد شوروی ایدئولوژی مختص خود را پدید آورده که مستقیماً با ایدئولوژی دوره‌های پیشین متفاوت بوده است.

ایدئولوژی‌های حزبی از لحاظ طرز برخورد با پویایی و ثبات، انواع سرکوبی، خط‌مشی در قبال کادرهای حزبی، روشنفکران، نقش برنامه ریزی، بازار و ابتکار خصوصی در اقتصاد، درگیریهای نژادی، سیاست خارجی، و بسیاری از موضوعات دیگر با هم تفاوت دارند.

فرآیند شکل‌گیری ایدئولوژی حزبی بسیار پیچیده است و تاکنون مورد مذاقه قرار نگرفته است. در تمام طول دوره بعد از استالین، سیاست‌های جدید حزبی معمولاً زمانی از درون دستگاه سیاسی شروع به شکل‌گیری می‌کرد که روشن می‌شد ایدئولوژی موجود حزب نمی‌تواند جوابگوی مسائلی باشد که نظام شوروی را بخاطر انداخته است. لیکن، حتی پس از استقرار رژیم تازه، رهبری جدید برای ایجاد ایدئولوژی جدید و تفهیم آن به دستگاه حزبی و روشنفکران احتیاج به زمان دارد.

به علاوه، با توجه به اختلاف این ایدئولوژی با ایدئولوژی قبلی حزب که هنوز بسیاری از دست‌اندرکاران حزبی از آن حمایت می‌کنند، رهبری جدید صرفاً به تدریج و رقیهای خود را نشان داده و تا مدتی وانمود می‌کند که این سیاست‌ها تضاد مستقیمی با ایدئولوژی حاکم بر حزب ندارد.

کنگره بیست و هفتم گامی مهم در روند شکل‌دادن به ایدئولوژی جدید حزبی بود که گورباچف و همدستانش می‌توانند آن را مبنایی برای خط‌مشی خود قرار دهند. رهبری گورباچف محتوای ایدئولوژی تازه را بلافاصله فاش نکرد و به خاطر بیم از مقاومت دستگاه حزبی، اهداف خود را گام به گام آشکار ساخت. به علاوه گورباچف در ماه‌های اول استقرار رژیم جدید، امتیازات واضحی به مخالفان خود داد که بعداً آنها را پس گرفت. به نظر می‌رسد که رژیم

تصمیماتشان در جهت منافع کشور، به نحوی که استالین تعیین می کرد، اتخاذ شود.

با مرگ استالین و خاتمه وحشت همگانی، روحیه و رفتار دست اندرکاران حزبی هم تغییر کرد و اینان به تدریج منافع خود را در مقابل منافع رهبر عالی و دولتی که وی نماینده اش بود قرار دادند.

طبیعی بود که هر مقام حزبی، هر فردی که يك واحد اجتماعی را اداره می کرد - اعم از يك موسسه، ناحیه، اداره پلیس، یا موسسه تحقیقاتی - تمایل خفته یا بیدار به مبالغه در نقش واحد زیر سرپرستی خود، ولو به زبان واحدهای دیگر، و به حداکثر رساندن قدرت خویش را آشکار کند، حال عواقب این امر برای کشور هر چه خواهد، باشد.

شکست خروشچف برای این مقامات، که رفتار خودکامانه او را تحمل نمی کردند، و خواستار خود مختاری، ثبات وضع، و دست کم تا اندازه ای، حق استفاده شخصی از موقعیت شغلی بودند، يك پیروزی شمرده می شد. قرارداد اجتماعی منعقد بین این طبقه و رهبری جدید، نزدیک به دودهم به قوت خود باقی ماند. جامعه شوروی اندک اندک به مرحله تازه ای ارتقاء یافته و تقریباً به طور کامل به صورت شبکه هائی از عداوتها و دسته بندی ها درآمد. روسای محلی تا وقتی که به پرژنف و دستگاه رهبری وفادار می ماندند، عملاً از خود مختاری کامل، خاصه در مورد ساکنان قلمرو خود، برخوردار بودند. این مطلب در مورد کسانی نیز که تقریباً دو دهه سرپرستی وزارتخانه ها را در اختیار داشتند و از آزادی عمل فراوان بهره می بردند، صدق می کرد. همسازی حقیقی با منافع کشور - که مستلزم فداکاری فردی است - عملاً از بین رفت و از اذهان و اعمال اکثر مقامات رخت بر بست. به طوری که در کنگره بیست و هفتم اعلام شد، روسای امور در خود مسکو، ناحیه مسکو، روستف و ناحیه کراسنودار، و همچنین جمهوری های آسیای مرکزی و ملداوی «مناطق معاف از کنترل» را تشکیل می دادند. فسادی که تمام شئون زندگی شوروی را در بر می گرفت، چیزی نبود جز تحقق يك وضع جدید اجتماعی، ناشی از تمایل بیمارگونه به اختصاصی کردن، یعنی روندی که به دنبال مرگ استالین به شدت فعال شده بود. قطع رشته های ارتباط منافع ملی و شخصی در میان طبقه حاکمه، به طرز حاد سبب اشاعه روند راحت طلبی شد. اینان همچنین خواستار رفاه بیشتر و ارتقاء مقام شدند، البته نه از راه کارشاق برای دولت، بلکه با مشارکت در اقتصاد ثانوی و فعالیت های آنچنانی رؤسایشان.

خصلت ایدئولوژی گورباچف

بی تردید در جوامع غیر دموکراتیک و علی الخصوص جوامعی که قدرت سیاسی در آنها مثل شوروی است، نخبگان سیاسی، فقط هنگامی ایدئولوژی های اصلاح طلبانه ارائه می نمایند که زیر فشار تهدیدهای واقعی، مانند شکستهای نظامی، تظاهرات ضد دولتی، شورشها و یا اعتصابات عمومی قرار گرفته باشند. در عین حال در پاره ای موارد، تصورات رهبران از خطرات بالقوه، موجب چنین اصلاحاتی می شود. نوع اول این اصلاحات را می توان «اصلاحات واکنشی» و گونه دوم را «اصلاحات پیشگیرانه» نامید. بدیهی است که تفاوت های میان این دو، به زمینه سیاسی بستگی دارد. بعضی از اصلاحاتی که خروشچف انجام داد، مثلاً اصلاحات او در امور کشاورزی در اواسط دهه ۱۹۵۰، (که کشور در آستانه قحط و گرسنگی قرار داشت) «واکنشی» تر از اغلب اصلاحات او بود.

ایدئولوژی مبتنی بر اصلاحات پیشگیرانه، به موجب واقعیات منجزی چون رکود اقتصادی، تأخیر در پیشرفت تکنولوژیکی، پیشرفت کند در زمینه نظامی، غرولند شدید مردم در صف ها که خبر کش ها آنرا گزارش می کنند، کاهش حیثیت بین المللی، و دیگر وقایع و رویدادها صورت می پذیرد. اینگونه واقعیات موضوع تذکاریه های متعددی می شود که به رهبر تسلیم می گردد (در صورتی که رهبر خواستار اطلاع از تفصیلات باشد)، و یا رقبای او در دفتر سیاسی، کا.گ.ب، یا ارتش گرد می آورند. لیکن، با تمام مهابتی که ممکن است این واقعیات در گزارشها و تذکاریه های طبقه بندی شده داشته باشد، و پیش بینی ها هر چقدر تیره و تار باشد (به شرط اینکه نویسندگان آنها جرات گنجاندن این پیش بینی ها را در گزارشها پیدا کنند)، رهبر می تواند آنها را به دلیل بدبینانه بودن افراطی رد کند (همان طور که پرژنف بارها رد کرد)، و با برآوردهای بسیار خوش بینانه تری که گروه دیگری از کارشناسان ارائه داشته اند، این پیش بینی های ناخوش آیند را نفی کند. به عبارت دیگر، تا وقتی که موقعیت سیاسی نخبگان سیاسی به طور فیزیکی - به توسط توده ها، رقبای سیاسی، یا معاندان خارجی - به مخاطره نیفتد، به نظر می رسد که همه اصلاحات پیشینهادی، «ذهنی» و قابل بحث شمرده شده و (از همه مهم تر) در برابر احتجاجات محافظه کارانی که معتقدند هرگونه تغییر چشمگیر، کل

سیستم را (که با تمام معایبش همچنان کار آمدست) به خطر می اندازد، آسیب پذیر خواهد بود. جای شک نیست که «اصلاحات واکنشی» ناشی از رویدادهای «خیابانی» علی القاعده، از اصلاحات «پیشگیرانه» که فقط حاصل پیش بینی های ناگوار است، بسیار ریشه ای تر می باشد. به همین دلیل، اصلاحات پیشگیرانه، لرزان، ناپیوسته و سطحی و به علاوه، غالباً ناموفق است، همان طور که اصلاحات کشاورزی خروشچف، اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۶۵، و بسیاری از بدعت های دوران بعد از استالین ناکام ماند. سرنوشت اینگونه اصلاحات، برخلاف اصلاحات واکنشی به طیفی از اوضاع و احوال، از جمله برخی از عوامل بسیار ذهنی بستگی دارد.

تاریخ شوروی نشان دهنده شماری از اصلاحات نسبتاً موفق از هر دو نوع می باشد. سیاست اقتصادی جدید (نپ) لنین، که تحت تأثیر مستقیم شورش «کرونشات» و عصیانهای دهقانی صورت گرفت، به وضوح از جمله «اصلاحات واکنشی» بود، همچنین اصلاحات استالین در ارتش، در زمان جنگ جهانی دوم، بعد از شکست های اولیه. لیکن، اصلاحات سیاسی خروشچف را می توان پیشگیرانه تلقی کرد، زیرا در دوره پس از مرگ استالین، هیچ تلاطم جدی که قدرت شوروی را، ولو بطور جزئی، به خطر اندازد در میان نبود، و همین امر سبب مخالفت پیگیر با این اصلاحات در داخل دفتر سیاسی شد.

اصلاحاتی که رهبری گورباچف عرضه کرده، قطعاً به نوع دوم تعلق دارد. در تلاش به منظور مستدل ساختن ضرورت تغییرات ریشه ای در اقتصاد و دیگر عرصه های زندگی شوروی، به تهدیدهای بالقوه گوناگون (اعم از داخلی و خارجی) که متوجه کشور شوروی است، اشاره می شود.

انگیزه نهفته در پشت ایدئولوژی گورباچف: امکان بی

ثباتی سیاسی

تهدیدی که متوجه ثبات سیاسی باشد، آشکارا نهایت اهمیت را دارد. منظره آرام شوروی از جهت سیاسی، رهبری جدید این کشور را که برخلاف گروه پرژنف به مسلم انگاشتن ثبات کشور گرایش ندارد، فریب نمی دهد. دو سخنرانی که توجه خاص شرکت کنندگان در کنگره را به خود جلب کرد - نطق «التسین» و «لیکاچف» - مستقیماً دلالت بر آن داشت که این دو تن ثبات کشور را بیش از حد بر آورد نمی کنند.

رهبری جدید شوروی هنگامی که اصطلاح «ثبات سیاسی» را به میان می آورد، چه منظوری دارد؟ در قاموس شوروی، این اصطلاح تنها زمانی به کار می رود که قدرت سیاسی در معرض خطر انگاشته شود. و رهبری جدید، با هر حسابی، مسائلی مهمتر از سطح زندگی را در نظر دارد. حتی پرژنف از خود راضی، در یکی از سخنرانی هایش، در دسامبر سال ۱۹۸۱، «مساله خواربار» را به منزله يك «مساله سیاسی» توصیف کرد.

قرائن محکم و آشکاری در دست است مبنی بر اینکه رهبران جدید شوروی از احساسات مردم نسبت به مافوق هایشان، یعنی دست اندرکاران حزبی، آگاهند و کاملاً از روی عقل و منطق این گونه احساس ها را به افزایش شدید نابرابری اجتماعی که در دهه ۱۹۷۰، بیشتر در نتیجه فساد دستگاه حزب پدید آمد، نسبت می دهند.

تنها از همین راه می توان توضیح داد که چرا پس از پرژنف، رهبران جدید شوروی - نخست آندروپف، و سپس با تأکید بیشتر، گورباچف - مفهوم ایدئولوژیکی «عدالت اجتماعی» را عرضه داشتند. این مفهوم، که در اواسط دهه ۱۹۸۰ تقریباً به منزله مغز ایدئولوژی جدید حزبی تلقی می شود، یکی از اصلی ترین مطالب گزارش گورباچف به کنگره بیست و هفتم بود و حتی عنوان یکی از بخشهای این گزارش را تشکیل می داد.

تردید نیست که این مفهوم علیه سوء استفاده چینی نیز که از منابع بی شمار در آمدهای نامشروع در اقتصاد ثانوی بهره برداری می کنند به کار می رود. گسترش فساد و اقتصاد ثانوی در دهه ۱۹۷۰، روند نابرابری اجتماعی را که به کلی از اختیار زمامداران خارج بود، سرعت و شتاب بخشید.

به علاوه، این رویداد خود جوش، تمام تلاشهای رهبری شوروی را برای تخفیف اختلاف سطح زندگی بین مردم شوروی تحت الشعاع قرار داد. نخبگان سیاسی با معاف داشتن دیوان سالاری حزبی از این اقدامات، کوشیدند این وظیفه را از طریق افزودن بر متسخدمین کم در آمد تحقق بخشند، در حالی که دستمزد و مزایای دانشمندان، هنرپیشگان، روزنامه نگاران، و دیگر اعضای طبقه روشنفکر در طول چند دهه بدون تغییر مانده بود.

عامل عمده اختلاف سطح افسار گسیخته در زندگی مردم شوروی در سالهای ۱۹۷۰، علنی شدن فعالیت محتکران، رشوه خواران، و کارچاق کنها بود

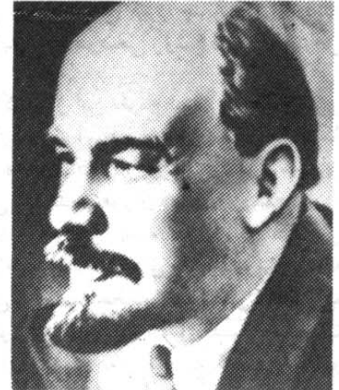
که قبلاً زیر زمینی بود و اکنون ثروت و شیوه زندگی بورژوازی خود را به رخ مردم می کشیدند. یک روزنامه نگار برجسته شوروی در آغاز سال ۱۹۸۶ ناگزیر از نوشتن این مطلب شد که میلیون‌های فعلی از ثروت خود شرمند نیستند.

ظهور واقعی این طبقه جدید در جامعه شوروی می‌توانست بر تشنج اجتماعی در کشور بیفزاید (بگذریم از آثار نامطلوب آن بر نسل جوان). این رویداد اجتماعی بسیار مهم تقریباً بلافاصله نظر نویسندگان شوروی بخصوص نمایشنامه نویسان را به خود جلب کرد. مثلاً «آرو» در نمایشنامه «بین چه کسی آمد» یک شخصیت تازه شوروی - کارچاق کن متکی به نفس - را توصیف می‌کند که به روشنفکران و مردم دیگری که در آمد مشروع ولی ناچیز دارند، به دیده تحقیر می‌نگرد.

چنانچه فساد دستگاه حزبی و دیوان سالاری در عهد برژنف چنان پر رونق

از جهات گوناگون را پنهان کند. مثلاً در اواسط دهه ۱۹۷۰، «لیتراتورنایا گازتا» نوشتن یک رشته مقالات را ترتیب داد که نویسندگان آنها یعنی دانشمندان برجسته شوروی، موظف بودند ثابت کنند که علوم شوروی نه تنها عقب مانده نیست، بلکه در حوزه‌های متعدد در دنیا پیشگام می‌باشد.

در سال ۱۹۵۵ نخستین جلسه کمیته مرکزی که بعد از مرگ استالین تحولات تکنولوژیکی در کشور را به بحث گذاشت، بر مردم حیرت زده شوروی که سرهاشان هنوز مملو از تبلیغات درباره برتری علوم روسی و شوروی بود، فاش ساخت که «در بعضی وزارتخانه‌ها چنان رکود و جمودی بر علوم و فنون حکمفرماست که توسعه صنعت و کشاورزی را مانع می‌شود، برخی از شاخه‌های اقتصاد ملی را واپس می‌راند و جداً به منافع کشور لطمه می‌زند.» در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ که گورباچف مصمم شد اوضاع مملکت را عینی‌تر از رهبری برژنف بررسی کند، عملاً همین امر اتفاق افتاد. ولی کنگره



بیست و هفتم بود که اوضاع واقعی امور در علوم و فنون را برملا کرد. شکایت از سطح پائین تکنولوژی و علوم یکی از موضوعات اصلی این کنگره بود. نمایندگانی که در صنایع تولیدی، استخراج، کارهای ساختمانی، کشاورزی، پزشکی، و صنایع خدماتی کار می‌کردند، همگی سطح تکنولوژیکی را بسیار نازل و گاه یاس آور و بی تحول در طول پنجاه سال، توصیف نمودند.

نمایندگان علوم در این کنگره جز تصدیق قضاوت سخت کارگران و مهندسان شوروی چاره‌ای نداشتند. «آ. سوزنیف»، مدیریک موسسه دانشگاهی، که در کنگره در مقام نماینده علوم جای بلندی احراز کرد، اوضاع علوم در کشورش را به شیوه معمول روسی با استفاده از تعبیرات ملایم تشریح کرد و گفت که «در این کنگره سخنان تلخ، اما منصفانه‌ای حاکی از اینکه علوم در شوروی همیشه و همه جا در پیشرفته‌ترین مواضع نبوده، و در حل پاره‌ای مسائل علمی و در نتیجه تکنولوژیکی عقب ماندگی وجود دارد»، شنیده است.

«آنانولی آکساندروف»، رئیس فرهنگستان علوم، نه تنها از بابت علوم در شوروی پدیده بود، بلکه کوشید مسئولیت را متوجه مدیران شوروی گرداند، که به دانشمندان کشور اعتماد ندارند و هر چیز تازه‌ای را به خارج سفارش می‌دهند. وی به این امر لقب «پلای واردات» داد و استدلال کرد که پیدایش روش خرید تکنولوژی تولید در بسیاری از موارد به رکود شعبه‌های خاصی از علوم و فنون می‌انجامد.

هر قدر هم که گورباچف و نزدیکانش خطر بی ثباتی سیاسی را جدی تلقی کنند، به دشواری می‌توان منکر شد که عقب ماندگی تکنولوژیکی را مساله‌ای از اینهم نومید کننده‌تر و تشویش انگیزتر می‌شمارند. نظم سیاسی را نهایتاً می‌توان در کشور حفظ کرد، هر چند ممکن است قیمت آن گزاف باشد. لیکن شکست‌های نظامی برای رژیم مرگبار تواند بود.

دو هدف اصلی ایدئولوژی گورباچف

اکنون بازسازی کاملاً دقیق عناصر عمده ایدئولوژی جدید حزبی، که به تدریج در میان افراد نزدیک به اندروپف شکل می‌گرفت، و نخستین بار به طور علنی توسط گورباچف در اجلاس کمیته مرکزی در آوریل سال ۱۹۸۵ یعنی دو ماه پس از انتخاب او، بیان شد، امکان پذیر است. به منظور درک سلسله مراتب اهداف، لازم است مسائلی را که کلیدی تلقی می‌شود از موضوعاتی که ارزش سیاسی کمتری دارد جدا نمود.

از میان راه‌های گوناگون موجود برای حل، یا دست کم تخفیف دو مشکل اصلی اتحاد شوروی، که قبلاً تشریح شد - بی ثباتی بالقوه سیاسی و عقب ماندگی نظامی - دستگاه رهبری به وضوح دو رشته اقدامات را به منزله

نمی‌بود، ظهور این طبقه نو کیسه امکان پذیر نمی‌گشت. بنابراین مفهوم عدالت اجتماعی، حتی با وجود دو لبه بودن صوری، در همان مسیر افکار عمومی، می‌پذیرد که در پس «مسخ نحوه توزیع کالاها و خدمات دست اندر کارانی قرار گرفته‌اند که بدون آنها، اقتصاد ثانوی امکان چنین گسترش چشمگیری را پیدا نمی‌کرد.

شاید این نکته عجیب به نظر آید، ولی «ایدئولوژی عمومی» شوروی تا حدود زیادی عامل ناراضی عمیق مردم از نابرابری اجتماعی کنونی محسوب می‌شود.

از اوایل دهه ۱۹۳۰، این ایدئولوژی مفهوم «برابری در شروع» را در جهت مخالف «برابری در نتایج» ارائه کرد. اما در عین حال ایدئولوژی عمومی این فکر را تلقین می‌نمود که خدمت به نیرومندی و رفاه کشور به وسیله مشارکت در تولید سوسیالیستی تنها مبنای پاداش مادی و معنوی است. اکنون همین ایدئولوژی نتیجه عکس می‌دهد و توأم با عوامل دیگر (بالا رفتن آموزش، دسترسی به اطلاعات راجع به زندگی در غرب، و قس علیهذا) بغض و غبطه مردم شوروی را نسبت به کسانی که از زندگی آسوده‌تر و آبرومندانه‌تر برخوردارند، وسعت می‌بخشد.

به خطر افتادن برابری نظامی: عقب ماندگی فنی

در کنار خطر بی ثباتی سیاسی، یک تهدید دیگر موجب پیدایش ایدئولوژی تازه شد - خطر اعاده برتری نظامی ایالات متحده.

این خطر به محض استقرار حکومت جدید در کاخ سفید در سال ۱۹۸۱، در برابر دیدگان نسل تازه رهبران شوروی شروع به خود نمایی کرد. حتی پیش از آن، در اواخر دهه ۱۹۷۰، توسعه شکاف تکنولوژیکی بین اتحاد شوروی و غرب برخی از فرماندهان نظامی شوروی مانند مارشال اوگارکف را به هراس می‌انداخت.

به هر حال، با اعلام برنامه جنگ ستارگان از جانب رونالد ریگان خطر از دست رفتن برابری نظامی، از هر لحاظ ذهن رهبری شوروی را مشغول داشت. تنها همین امر می‌تواند علت تحول ناگهانی در سیاست خارجی شوروی را از رویا رونئی پرخاشجویانه‌ای که در سال ۱۹۸۳، هنگام مبارزه علیه استقرار موشکهای آمریکائی در اروپای غربی، به اوج رسید، تا طرز برخورد سازشکارانه تری که با دیدار غیر منتظره گرومیکو از ریگان در آستانه انتخابات ریاست جمهوری آغاز گردید، توضیح دهد. «ویکتور آفاناسی یف» سردبیر پراودا، بدون پرده پوشی، جنگ ستارگان را مشغله فکری اصلی رهبری شوروی شمرده است.

رهبری برژنف می‌کوشید عقب ماندگی روز افزون شوروی در علوم و فنون

فوری ترین و مهم ترین راه حل انتخاب کرده است. یکی تصفیه دستگاه حزبی و اعاده تسلط بر کمیته های حزبی منطقه ای، و دیگری شتاب دادن به پیشرفت تکنولوژیکی. به زعم رهبری گورباچف، این اقدامات برای حل مشکلات بسیار مهمی که ذکر شد، اساسی است.

مسئله هیچ یک از این وظایف را نمی توان از سلسله هدف های دیگری که رهبری جدید مد نظر دارد، جدا کرد. پاکسازی دستگاه حزبی، با تصمیم به اعاده اخلاق و آداب کار، و به طور کلی اخلاقیات، در میان تمام قشرهای جمعیت شوروی، و اجازه دادن به شهروند عادی برای ابراز مصائب انباشته شده اش، و بدین ترتیب رها شدن تنش های سیاسی، تنگاتنگ در هم بافته است. مبارزه با الکل، نه تنها دست اندرکاران امور بلکه کارگران و کشاورزان را نیز هدف قرار داده است.

مطمئنا، رهبری جدید، در ارتقاء سطح زندگی و بهبود اساسی شیوه عرضه خواربار و کیفیت کالاهای مصرفی، راههای دیگری را برای تحکیم ثبات سیاسی می بیند. گورباچف ضمنا از طریق تسریع پیشرفت تکنولوژیکی و بهبود

● عامل عمده اختلاف سطح افسار گسیخته در زندگی مردم شوروی در دهه ۱۹۷۰، علنی شدن فعالیت محترمانه، رشوه خواران، و کار چاق کن هائی بود که ثروت و شیوه زندگی خود را به رخ مردم می کشیدند، «میلیونر هائی که از ثروت خود شرمند نبودند».

چشمگیر کیفیت محصولات صنعتی شوروی، نه تنها می خواهد از عقب افتادن نظامی جلوگیری کند، بلکه میل دارد بعضی از مسائل دیگر، از جمله مشکل عرضه خواربار و کیفیت نامرغوب کالاها و خدمات مصرفی، را نیز حل کند.

گورباچف در عین حال که عملا در همه سخنرانی هایش موضوع کادرها را پیش می کشد، به اهمیت قاطع پیشرفت تکنولوژیکی هم اشاره کرده است. نخستین اجلاس بزرگ علنی کمیته مرکزی که گورباچف در مقام فعلی خود برگزار کرد (یازدهم ژوئن سال ۱۹۸۵) به «تسریع پیشرفت تکنولوژیکی» اختصاص یافت. عنوان گزارش او در این اجلاس، «مسئله اساسی سیاست اقتصادی حزب» بود.

گورباچف ضمن تفسیر و تبیین خط مشی خود در ماههای اول زمامداری، دو هفته بعد در یک جلسه علنی در «دنیروپتروفسک» همین تکرار کرد: «تسریع آهنگ رشد اقتصادی ما لازم است... چگونه این کار را باید کرد؟ ما در کمیته مرکزی و دولت معتقدیم که راه اصلی، تسریع پیشرفت تکنولوژیکی است. گورباچف در تمام سخنرانی های بعدیش در باره موضوعات اقتصادی، مدام بر این اندیشه با فشاری نمود.

موضوعات بحث انگیز: مزایا، اصلاحات اقتصادی، آزادی فکر

معمولا صورت بندی اهداف به عنوان یک ایدئولوژی برای یک رژیم جدید آسانتر از اتخاذ سیاستهای منجر در جهت تحقق این هدفهاست. این رژیم غالبا پیش از انتخاب یک شیوه عملی نسبتا با ثبات، مدتی طولانی بین جایگزین های مختلف نوسان می کند. بین پنج تا هفت سال طول کشید تا رژیم برژنف سرانجام روشهای نیل به اهداف تعیین شده در اکتبر سال ۱۹۶۴ را شکل دهد. و خروشچف در واقع حتی تا پایان حکومتش به این مهم توفیق نیافت.

چنانکه خواهیم دید، رژیم گورباچف نیز از حیث کادریهای حزبی و پیشرفت تکنولوژیکی با همان مشکلات مواجه بود. رهبری جدید ظاهرا شک نداشت که تصفیه باید در مقیاس انبوه انجام گیرد. ضمنا این امر به معنی ورود کادریهای جدید خارج از دستگاه حزبی (جریان موسوم به [هم تراز] کادریها به جای ارتقاء آنان) نبود، که تا حدی به وسیله خروشچف به اجرا درآمده بود. عملا همه کسانی که در دوره گورباچف جانشین دبیر اول های حزب در مناطق مختلف شدند، از سنین پائین تر همین رسته بودند: دبیر دوم ها، روسای شوراهای منطقه ای، یا کارگزاران کمیته مرکزی. حتی یک مورد دانشمندی نیست که یکی از مسندهای عالی حزبی را رئیس یک کارخانه و یا یک دانشمند اشغال کرده باشد.

همان طور که در بالا ذکر شد، یکی از هدفهای پاکسازی حزبی کاهش تشنج سیاسی ناشی از شکاف میان فرمانروایان و فرمانبرداران بود. اما رسیدن به این

هدف بیشتر مستلزم قطع و کاهش امتیازات گوناگونی است که دستگاه حزبی از آن برخوردار می باشد تا تعویض اشخاص. بخشی از این مزایا، یعنی منافع نامشروع یا شبه مشروع را دست کم از لحاظ نظری می توان با اخراج دست اندرکاران فاسد از میان برد، ولی مزایای قانونی چطور؟

در اینجا، آنچنانکه خواهیم دید، نخبگان سیاسی نتوانستند اتفاق نظر پیدا کنند و دقیقا همین قضیه به صورت بحث انگیزترین موضوع کنگره درآمد. رژیم جدید در مورد سیاستهای خود پیرامون پیشرفت تکنولوژیکی صراحت کمتری داشت. از میان مطالب گوناگون ذیدخل، دو موضوع اهمیت ویژه داشت - اصلاحات اقتصادی و رفتار با روشنفکران. رژیم گورباچف در قبال پیشرفت تکنولوژیکی و افزایش مرغوبیت کالاهای مصنوعی، دو گزیدار پیش رو داشت. می توانست بر اقدامات اداری، حمایت ایدئولوژیکی، و کادریهای جدید تکیه کند - یک نوع الگوی استالینی جدید - و یا راه اصلاحات اقتصادی بنیادی را، با استفاده از نمونه مجارستان یا حتی چین در پیش گیرد. چنانکه در زیر دیده خواهد شد، رهبری جدید آشکارا قادر به اتخاذ موضعی روشن در این خصوص نبود.

موضوع جایگاه روشنفکران هم کمتر از این بغرنج نبود. باز هم، رهبری گورباچف عزم قاطع داشت که نگذارد روند اعطای آزادی به حدی برسد که ایجاد یک جنبش مخالف را اجازه دهد. لیکن، او در طی اولین ماههای زمامداری روشن ساخت که فکر نمی کند بدون فوران فعالیت روشنفکران و انتقادات علنی از نقص های گوناگون موجود در جامعه، حل مسائل اقتصادی و تسریع پیشرفت تکنولوژیکی امکان پذیر باشد. اما با این مشکل روبرو بود که چگونه باید از تبدیل شدن انتقاد قانونی به فعالیت مخالف غیر قانونی، انطور که در دهه ۱۹۶۰ اتفاق افتاد، جلوگیری کرد. بار دیگر، مثل قضیه اصلاحات اقتصادی، نخبگان سیاسی ظاهرا بدون یک برنامه روشن به کنگره بیست و هفتم آمدند.

وقایعی که در آستانه تشکیل کنگره اتفاق افتاد: حمله به مقامات

اولین نقطه ای که آندروف در باره برنامه خود ایراد کرد آشکارا نشان داد که او تغییر در مدیریت کشور را به منزله شرط اصلی بهبود اوضاع اقتصادی می شمارد. تذکاریه مشهور «زاسلافسکایا» در «نوووسیبیرسک» (۱۹۸۴) حتی از این تکان دهنده تر بود. در این تذکاریه، بی پروا آمده بود که کامیابی در اصلاحات اقتصادی منوط به مقابله با مقاومت دیوان سالاری است. اوضاع و احوال در زمان انتشار این تذکاریه حاکی بود که این سند منعکس کننده نظریات مورد حمایت کرملین است.

در سخنرانی آوریل ۱۹۸۵ گورباچف، که از دهها مساله مورد ابتلای جامعه شوروی برده برگرفت، به روشنی ابراز شد که رهبری، باز سازی ریشه ای دستگاه حزبی را مد نظر قرار داده است. اقدامات بعدی گورباچف، جدی بودن تصمیم به پاکسازی کادرها در مقیاسی بی سابقه از عهد استالین به بعد را تایید کرد. این کار با بدنام کردن سیستماتیک دستگاه حزبی در رسانه های گروهی شوروی همراه بود.

در طول سال ۱۹۸۳ و از آوریل ۱۹۸۵ به بعد، این مبارزه هزاران تن از دست اندرکاران حزبی در همه رده ها را هدف قرار داد. در صدها مقاله چاپ شده در پرودا، سووتسکایا روسیا، و سووتسکایا کولتورا - روزنامه های کمیته مرکزی - و همچنین سایر نشریات دوره ای، مقامات حزبی و دیگر اولیاء امور، افرادی این الوقت، فاسد و خود خواه، بکلی بی اعتنا به خیر عموم، و غالبا به عنوان مجرمان اظهر من الشمس معرفی شدند. نویسندگان پرودا با قلم تلخ و بیرحمشان بلای واقعی جان کادرها شدند.

مبارزه گورباچف با الکلیسم، که بیشتر محققان غربی آن را علیه کارگر شوروی تصور می کردند، در واقع متوجه صاحب منصبان حزبی بود، و در نهایت نه کارگر عادی، بلکه مافوق او بود که بیشترین ضربه را از این مبارزه خورد. در ضمن پرودا بی بند و باری جنسی در ادارات شوروی را مستقیما مورد حمله قرار داد.

مبارزه ضد الکل، و به ویژه، ضد فساد (فرمان مورخ مه ۱۹۸۶ درباره درآمدهای نامشروع بر ضد مقامات رشوه خوار وضع شد) که کیفیت زندگی طبقه حاکم در اتحاد شوروی را تنزل داد، عواقب سیاسی عظیمی داشت. لیکن، نیت رهبر جدید شوروی و کسانی که حامیان نزدیک وی در دفتر سیاسی هستند از امحاء فساد در میان دست اندرکاران حزبی و ارتقاء سطح اخلاقی آنان فرا تر رفت. رهبری دست خود را نه تنها علیه مزایای نامشروع، بلکه حتی امتیازات قانونی دیوان سالاری حزبی نیز بلند کرد. در این زمینه، گورباچف همان مسیری را در پیش گرفت که خروشچف به هنگام ممنوع

ساختن ارسال بسته های معلوم الحال حاوی کمک هزینه های سری برای صاحب منصبان حزبی بپیموده بود. برقراری «عدالت اجتماعی»، توأم با «تسریع رشد اقتصادی» یکی از اهداف عمده رهبری جدید اعلام شد. این مفاهیم نه تنها علیه فساد، بلکه بر ضد نابرابری های قانونی بیش از حد که به صورت مشارکت فرد در ازدیاد ثروت عمومی قابل توجیه نیست، نیز به کار گرفته شده است.

پراودا، سیزدهم فوریه سال ۱۹۸۶

اگر طرح مبارزه با فساد علنا و با سرعت تمام پیش از برگزاری کنگره به اجرا در آمده بود، اعتراض به مزایای قانونی مقامات حزبی، تازه در آستانه تشکیل این کنگره آغاز شد و در صفحه مشهور بررسی نامه های خوانندگان در پراودا سیزدهم فوریه ۱۹۸۶، به اوج رسید. در مقاله ای که با عنوان «خانه تکانی» گفتگوی بی ریا، چاپ شد، چنان حمله ای به دیوان سالاری حزبی صورت گرفت که نه تنها در دوران برژنف، بلکه حتی در سالهای ۱۹۲۰ که پراودا مطالب انتقادی جدی چاپ می کرد، غیر قابل باور بود. حتی در آن ایام، چنین مقاله ای می توانست به منزله حمله «تروتسکیستی» به حزب شمرده شود.

این مقاله که چند روز بعد یکی از موضوعات عمده مورد بحث در کنگره شد، حاوی چنان مطالبی بود که هر یک از آنها در صورت تکرار شدن در علن، تا همین چند ماه قبل می توانست توجه عمیق «کا.گ.ب» را به نویسنده اش جلب کند.

نویسنده در آغاز می گوید که این مقاله بر اساس نامه های رسیده از «هزاران خواننده» نوشته شده، و به این طریق نشان می دهد که بازتاب عقاید و افکار توده های شوروی است. در این مقاله به نامه های رسیده از هیجده ناحیه مختلف کشور اشاره می شود.

هدف اصلی مقاله دیوان سالاری حزبی بود که به ارتکاب گناهان بزرگ متهم می شد از جمله (۱) فساد (۲) حفظ و حراست اعضای خود از تعقیب و محاکمه، در موارد نادری که این افراد در حین ارتکاب جرم گرفتار شده اند (نقل سخن لنین، [اگر حزبی که در مسند قدرت قرار دارد، از ارادل «خود» دفاع کند، مرتکب حد اعلائی ننگ و قانون شکنی شده] به خودی خود واقعه ای خارق العاده و تاریخی بود) و (۳) برخورداری از مزایای اجتماعی فراوان. البته نقطه اوج این مقاله عبارت منسوب به کارگری از یک کارخانه شیمیائی در ناحیه تولا بود: «در ذهن من این فکر پیدا شده که [قشر حزبی، اداری] بی تحرک، تنبل و سمجی که خواهان تحولات ریشه ای نیست، در واقع بین کمیته مرکزی و طبقه زحمتکش حائل شده است».

اصلاحات اقتصادی: تحول نظرها از آوریل تا ژانویه

گورباچف کار خود در مقام دبیر کلی را مانند منادی پرشور این نظریه آغاز کرد، که دمیدن جان تازه در کالبد اقتصاد ملی شرط اول تسریع پیشرفت تکنولوژیک است. او هم در ابتدا مثل دوسلف خویش، از ذکر اصطلاح «اصلاحات» بپرهیز می کرد و این واژه عملاً نخستین بار در گزارش وی به کنگره بیست و هفتم (میراث ایدئولوژی برژنف) ظاهر شد.

اگر چه موضع گورباچف در قبال دو هدف مهم او - خانه تکانی حزب از کادرها و تسریع پیشرفت تکنولوژیک - در دوره بین مارس ۱۹۸۵ و فوریه ۱۹۸۶ عوض نشد، لکن برخورد رسمی با تحول اقتصادی در طول نخستین سال رژیم او نوسانهای چشمگیری داشت.

گورباچف در اولین نطق بزرگ خود «آوریل سال ۱۹۸۵» دیدگاه خویش را در خصوص تغییرات ریشه ای در ساختار اقتصادی شوروی در جهت تمرکز زدائی، بی پرده اعلام کرد. لیکن ماه بعد، این موضوع تقریباً بکلی از سخنانش راجع به اقتصاد ناپدید شد و در عوض، همه یا بخش اعظم نطق هایش بر سیاست تکنولوژیکی و سرمایه گذاری و ضرورت بهبود مدیریت فعلی اقتصاد متمرکز گردید. خروج دبیر کل از مسیر اصلاحات اقتصادی هنگامی قطعیت بیشتری یافت که او هم به مبارزه تبلیغاتی برای بزرگداشت جنبش استاخانف به مناسبت پنجاهمین سالگرد این جنبش ملحق شد، مبارزه ای که در زمان چرنکو در سال ۱۹۸۴ آغاز گردید و در عهد جانشین وی ادامه یافت. به علاوه گوزباچف شخصاً جلسه ای با شرکت کهنه کاران این جنبش در سپتامبر ۱۹۸۵ تشکیل داد و نطق های افتتاحیه و اختتامیه طولانی ایراد و ضمن آن از رقابت و تحرک اخلاقی سوسیالیستی ستایش کرد.

جو سیاسی در آستانه برگزاری کنگره

دو سه ماه پیش از گشایش کنگره بیست و هفتم، نه تنها روشنفکران و

طبقات آگاه جامعه بلکه بقیه مردم نیز هیجان زده بودند. یکی از علانم این امر افزایش فوق العاده در شمار نامه هائی بود که برای روزنامه ها و فرستنده های رادیو و تلویزیون فرستاده می شد و اغلب حاوی درخواست اقدامات بنیادی علیه دیوان سالاری و تامین در برابر تعقیب به علت انتقاد از مقامات بود.

در عین حال، رویدادهای کمابیش متناقضی که در بالا یاد شد، موجب گردید که روشنفکران و دیوان سالاری شوروی، و همچنین افراد فعال در سایر قشرهای جمعیت، در فضائی متشنج و مملو از حد سیات به استقبال کنگره بروند. کسانی که در باره اقدامات رهبری جدید و کنگره در زمینه تغییرات و

اصلاحات جدی بدگمان بودند به پیش نویس برنامه و اساسنامه تازه حزب که در نوامبر سال ۱۹۸۵ منتشر شد اشاره می کردند. این دو سند که فرض می شد حاوی ایدئولوژی جدید حزبی باشد، کسانی را که از زومند تحولات ساختاری بودند به راستی نومید می گرداند. از بسیاری جهات، نسبت میان عملگرانی و افسانه پردازی (مثلاً بیاناتی که به واقعیت سوسیالیستی اشاره می کند اما

● اگر فساد دستگاه حزبی و دیوان سالاری پر رونق نباشد، ظهور «طبقه نوکیسه» ای که «اقتصاد ثانوی» را گسترش می دهد، و «کارچاق کن های متکی به نفسی» که روشنفکران و صاحبان درآمدهای ناچیز ولی مشروع را به دیده تحقیر می نگرند، امکان پذیر نمی گردد.

هیچ وجه مشترکی با آن ندارد) حساس ترین شاخص جهت گیری واقعی رهبری به سمت اصلاحات است.

برنامه و اساسنامه جدید حزب حاکی از آن بود که رهبری جدید، ایدئولوژی عمومی، ادبیات، و هنر را مطابق با همان الگوهای رژیم های پیشین اداره خواهد کرد.

در این برنامه بار دیگر اعلام می شد که «هنر واقع گرانی سوسیالیستی بر مبنای اصول وفاداری به مردم و حزب استوار است». اساسنامه جدید هیچ اشاره ای به اینکه دمکراسی داخلی حتی به صورتی ناچیز در داخل حزب برقرار خواهد شد، در بر نداشت.

به علاوه، حتی واقع بینانه ترین بخش برنامه - مربوط به موضوعات اقتصادی - فاقد هر گونه وعده اصلاحات ریشه ای اقتصادی بود. برنامه جدید که با سخنان گورباچف در آخرین ماههای قبل از انتشار پیش نویس مطابقت داشت، چیزی نبود جز اشاراتی ضعیف به اصلاحات اقتصادی و راجع به نقش بازار در اقتصاد سوسیالیستی سخنی نمی گفت. از نظر بدبینان اهمیت موضع سخت دستگاه حکومتی گورباچف در قبال مخالفان سیاسی، خاصه ساخارف، و امتناع وی از دادن اجازه مهاجرت یهودیان، کمتر از مورد بالا نبود.

روشنفکران خوش بینی که همچنان به رسیدن عصر جدید اعتقاد داشتند، می توانستند به انعکاس انتقادات در مطبوعات، نمایشنامه های گستاخانه در تئاترها، و انتشار رمان های ستیزه جو یانه پاور تاشدنی، اشاره کنند. اینان در ضمن تصفیه انبوه مقامات، جو انتقادی حاکم بر کشور، و پاره ای دیگر از تحولات مثبت را یاد آور می شدند.

گزارش گورباچف به کنگره: مقایسه با برنامه حزب

تفاوت بین پیش نویس برنامه ها و گزارش های دبیر کل به کنگره به طور کلی جزئی بوده است. این امر در مورد کنگره بیست و دوم صدق می کرد، اما کاملاً با کنگره بیست و هفتم انطباق نداشت.

البته استراتژی اتخاذ شده از جانب گورباچف که در بالا مورد بحث واقع شد، در گزارش او مجدداً تأکید شد. هر دو سند تأیید می کند که بهبود کادرها و پیشرفت تکنولوژیکی هدفهای عمده ایدئولوژی جدید حزبی تلقی می شود. چشمگیرترین تفاوتها در حیطه اقتصادی آشکار شد، یعنی هنگامی که گورباچف تقریباً ناگهانی خود را به مثابه منادی پرشور دگرگونی ساختار اقتصادی نشان داد. نخستین بار بود که وی ضرورت «اصلاحات ریشه ای» را اعلام می داشت، و با وصله زدن و ترمیم سیستم موجود مخالفت می کرد.

در گزارش گورباچف، فقط یک بار از برنامه ریزی متمرکز یاد می شود. گورباچف، بر خلاف موضع بیطرفانه نویسندگان برنامه در برابر دوروش تنظیم

اقتصاد، بی محابا موضعی ضد تمرکز گزینی گرفت.

تمام بخش مربوط به مدیریت عملاً با روحیه‌ای ضد دیوان سالاری نوشته شده بود که یاد آور تذکریه مورخ سال ۱۹۸۳ «نووسیبیرسک» بود. اما اختلاف بین برنامه و گزارش از جنبه‌ای دیگر، بسیار بیشتر بود. در برنامه، عملاً تغییراتی که می‌توانست در مناسبات و ضوابط مالکیت، یعنی حساس‌ترین مساله در اصلاحات اقتصادی جامعه سوسیالیستی صورت گیرد، ندیده گرفته شده بود.

ولی گورباچف از فکر مزرعه خانوادگی پشتیبانی کرد، مفهومی که برای ایدئولوژی شوروی ریشه گریانه است، و از حیث نظری راه کسب و کار خصوصی در خدمات و سایر بخش‌ها را باز می‌کند. از این گذشته، گورباچف محافظه کارانی را که هر فکر تازه اقتصادی را به عنوان «انحراف از اصول سوسیالیسم» تصویر می‌کنند، مورد انتقاد قرار داد و آنچنانکه لوموند با زیرکی در فوریه سال ۱۹۸۶ یادآور شد، یک ضابطه «دن شیائوپینگ»ی برای

می‌نماید. توصیف کرد.

از این گذشته، تقریباً به معنای واقعی کلام، عبارت مشهور پراودی سیزدهم فوریه را تکرار و به «قشر کامل مقام طلبان صاحب کارت حزبی» که در برابر تغییرات ریشه‌ای جامعه شوروی مقاومت می‌کنند، اشاره کرد. با اینهمه، ضربه اصلی خود را برای پایان نقش نگهداشت و آنگاه به نابرابری اجتماعی ناشی از مزایای مقامات حزبی حمله برد و تقاضای «الفاء امتیازات غیر موجه روسا در همه سطوح» را مطرح و بدین ترتیب صراحتاً مقاله پراودا را تایید نمود.

اتفاق آراء در باره اهداف اصلی

تا آنجا که میتوان براساس اطلاعات موجود قضاوت کرد، رهبری جدید در مورد دو هدف که در اصل به وسیله آندروپف تعیین و از جانب گورباچف پذیرفته شد، اتفاق نظر داشت. از این لحاظ نطق‌هایی که دبیران حزبی نوآخی در کنگره بیست و هفتم ایراد کردند، کاملاً قابل توجه است. البته تاثیر گزارش

● ایدئولوژی جدید حزبی در شوروی، در عین حال که شالوده‌های نظام، از جمله انحصار سیاسی حزب و کنترل نهائی اقتصاد و دیگر بخشهای جامعه بوسیله دولت را دست نخورده باقی می‌گذارد، ظاهراً از تمرکزگرائی در اقتصاد و توسعه فعالیت‌های خصوصی، و نیز مشارکت مردم عادی در فراگرد سیاسی پشتیبانی می‌کند.

● منظره آرام شوروی از جهت سیاسی، رهبری جدید را که برخلاف گروه برژنف به مسلم انگاشتن ثبات کشور گرایش ندارد، فریب نمی‌دهد.
● در جوامع غیردموکراتیک، نخبگان سیاسی فقط هنگامی ایدئولوژیهای اصلاح طلبانه ارائه می‌کنند که زیر فشار تهدیدهای واقعی قرار گرفته باشند.

دبیرکل را در این زمینه نباید دست کم گرفت.

موضوعات مربوط به کادرها و مسائل تکنولوژیکی در سخنان دبیران منطقه‌ای حزب، یعنی گروهی که برخلاف سخنرانان مسئول شاخه‌های خاص فعالیت (وزیران، دبیران ملی، دانشمندان، نویسندگان و غیره) همتایان مستقیم دبیرکل شمرده می‌شوند، بر سایر موضوعات غلبه داشت.

لیکن، درخصوص ابزار و راههای لازم برای رسیدن به دو هدف اعلام شده، حالت دیگری بروز کرد. همچنان که انتظار می‌رفت، اختلاف در این زمینه، و نیز در باره سیاست در قبال کادرهای حزب، و علی‌الخصوص در مورد مزایای آنان، شدت خاص داشت.

در واقع نطق‌التسین، همراه با مقاله سیزدهم فوریه پراودا، در مرکز توجه کنگره قرار داشت و مهمترین سخنرانی‌ها آنهایی بود که به نحوی از انحاء به این نطق یا آن مقاله اشاره می‌کرد. در عین حال که نطق‌التسین تندترین و پرمایه‌ترین سخنرانی بود، فقط دو سخنران - «ودرنیکف» و «پولوزکف»، دبیران حزبی منطقه‌ای از برخی افکار غیر متنازع فیه‌التسین حمایت کردند، و هیچ کس از حمله او بر مزایا، پشتیبانی ننمود.

در حالیکه هیچ کس مستقیماً از دبیر مسکوئی انتقاد نکرد، هربار که مقاله پراودا مورد حمله قرار می‌گرفت، به سمت او هم شلیک می‌شد. نخستین کسی که دست به این کار زد، آندری گرومیکو بود، که در همان روز، اندک زمانی بعد از دبیر اول کمیته مسکو سخنرانی کرد.

از گرومیکو نقل شده که گفته است «به هیچ کس نباید اجازه داد که به بهانه تشویق انتقاد و انتقاد سالم و سودمند از خود... به ایجاد شکاف در حزب و جامعه شوروی بپردازد». روز بعد ایگور لیگاچف، فرمانده دوم کرملین، کار گرومیکورا بی گرفت و این دو عضو دفتر سیاسی از حمایت دبیران منطقه‌ای حزب برخوردار شدند: «و. کالاشینکف» از ولگاگرا (نمی‌توان به دستاویز «گفتگوهای صادقانه» و برای برانگیختن احساسات، کادرها را به عنوان قشر حزبی - اداری بی‌تحرك، تنبل و بی‌خاصیت، بدنام کرد) و «ن. یرماکف» از «که مه‌روو» (ماز اظهارات حساس ایگور لیگاچف خطاب به مطبوعات نهایت حمایت را می‌کنیم... غیر قابل تحمل است که معدودی روزنامه نگاری تجربه وفادار دانش حرفه‌ای از کار حزب و وظایف عظیم حزبی برآوردهای ذهنی بکنند.)

واکنش در برابر اندیشه‌های اقتصادی گورباچف

موضوع کادرها تنها دست انداز در راه گورباچف و نزدیکان او نبود. اکثریت سخنرانان برنامه اصلاحات اقتصادی او را فقط به نحوی بسیار مشروط پذیرفتند. مثلاً هیچ یک از آنان (غیر از نیکلای ریژکف، رئیس دولت، که دومین گزارش را به کنگره داد)، اصطلاح «اصلاحات ریشه‌ای» را، که طبق قواعد قدیمی، همه ناطقان می‌بایست بعد از گزارش دبیرکل تکرار کنند (و

اقتصاد سوسیالیستی اعلام کرد: «تسریع رشد اجتماعی - اقتصادی».

گورباچف با رجعت دوباره به همان برداشت عملگرایانه محض که در آوریل سال ۱۹۸۵ نشان داده بود، و چنانکه گویی گرایش خود به جنبش «استاخانی» در اوت و سپتامبر ۱۹۸۵ را جاشا می‌کند، (باز هم در تضاد با برنامه)، تقریباً به طور کامل رقابت سوسیالیستی را نادیده گرفت.

عدم ذکر حتی یک کلمه در باره رقابت سوسیالیستی بخصوص در اولین نطق وی پس از خاتمه کنگره، حیرت آور بود.

صرفنظر از بخش مربوط به اقتصاد، گزارش گورباچف در مقایسه با پیش نویس برنامه یا سخنان خود او قبل از برگزاری کنگره، حاوی هیچ نوآوری واقعی نبود. لیکن، این امر بدان معنا نیست که دبیرکل نمی‌خواست دنیا را با عرضه افکار دیگر مبهور کند. همه قرائن حاکی است که وی بدین منظور تصمیم گرفت از «بوریس التسین» عضو جدید دفتر سیاسی، استفاده کند.

«التسین» به تازگی در مقام دبیر اول کمیته حزب در مسکو منصوب شده بود، مقامی که برای هر صاحب منصب حزبی، مرتبه‌ای عالی شمرده می‌شود.

سخنرانی «التسین»: بیست و ششم فوریه سال ۱۹۸۶

هر کس که می‌کوشد تحولات سیاسی شوروی را از طریق خواندن مطبوعات و اسناد رسمی کشف کند - از جامعه شناسان پیشرو غربی تا شهروندان روستائی شوروی با تحصیلات نیمه تمام دبیرستانی - عملاً از یک روش استفاده می‌کند: اندازه گیری انحراف اظهارات فعلی از کلیشه‌های سنتی.

اگر همین روش را در بررسی نطق «التسین» به کار گیریم (التسین سومین سخنران بعد از گزارش گورباچف بود)، باید به این نتیجه برسیم که نطق وی رویدادی خارق العاده بوده است. تفاوت بین سخنان او و سایر موضوعات کنگره عظیم بود و تنها شاید نطق «میکویان» در کنگره بیستم در سال ۱۹۵۶ را بتوان به منزله چیزی در حد پیشینه آن تلقی کرد.

نطق «التسین» شدیدترین حمله به رهبری برژنف و بسیار تندتر از آن بود که گورباچف بتواند شخصاً از عهده‌اش برآید. وی صراحتاً اعلام کرد که در قاموس حزب، رکود به صورت یک «اصطلاح عادی» درآمده است. به علاوه، یادآور شد که «همان مشکلات» از کنگره‌ای تا کنگره دیگر ادامه یافته و بدین ترتیب مشروعیت حزب را تضعیف کرده است. نحوه حمله او بردستگاه کمیته مرکزی، که آنرا مستقیماً به ارتباط با فساد کادرهای حزب متهم کرد، بی سابقه بود.

ولی التسین به همین اکتفا نکرد و مساله کیش پرستش رهبر را پیش کشید و آن را به عنوان بیماری عود کننده‌ای که مرتباً رهبران شوروی را مبتلا

در کنگره های قبلی نیز همیشه همین طور بود، به کار نبردند. به طور کلی، دبیران حزبی و وزیران از بحث درباره تغییرات ساختاری در اقتصاد احتراز کردند. بسیاری از دبیران حزبی، از جمله آنهایی که عضو دفتر سیاسی بودند، عملاً موضوع اصلاحات اقتصادی را نادیده گرفتند.

کسانی که مسأله تغییرات ساختاری را به میان آوردند، این کار را به نحوی بسیار فنی انجام دادند و بر بهبود سیستم مشوق های مادی و دیدگاه «قیمت - سود» در مؤسسات و وزارتخانه ها تأکید ورزیدند. اما تکان دهنده ترین واقعت این بود که هیچ يك از سخنرانان، از جمله ریژکف، از اندیشه مزارع خانوادگی و توسعه آبتکار خصوصی در اقتصاد، حمایت و یا از فکری بدیع مانند مزرعه خانوادگی یاد نکرد. معلوم شد که این سخنرانان خیلی محافظه کارتر از دبیرکل هستند. در هیچ يك از کنگره های دیگر در تاریخ شوروی، سخنرانان در امور اقتصادی بین خود و دبیرکل اینهمه فاصله ایجاد نکرده بودند.

خود می توانست از حمایت اکثریت دفتر سیاسی کاملاً مطمئن باشد و تصویب صوری و رسمی برنامه جدید خود را به دست آورد. لیکن، گورباچف به علت چالش مستقیم با دیوان سالاری حزبی (خروشچف در کنگره بیستم به چنین مخاطره ای تن نداد) شاید زیاده از حد در خصوص پشتیبانی کنگره از ایدئولوژی جدید حزبی به خود مطمئن بود.

همانطور که دیدیم، گورباچف، که فقط بخشی از برنامه خود را فاش کرده بود، در کنگره با مقاومت چشمگیر (البته با معیارهای شوروی) رویارو شد. لیکن، به طور کلی، از طریق کنگره به هدفهای رسیده و جوهر بینش تازه جامعه شوروی را مشروعیت داده بود.

گورباچف، دلگرم از این پیروزی، روند صورت بندی ایدئولوژی جدید حزبی را به طرزی توفنده تسریع کرد، تأکیدات تازه ای به آن وارد ساخت، و اندیشه های جدیدی پرورد که در سخنرانی وی در کنگره تنها به نحوی مبهم وجود داشت. تازه بعد از کنگره بود که اصطلاح پرسترویکا (بازسازی) واژه

● **لنین: اگر حزبی که در مستند قدرت قرار دارد، از ارذل «خود» دفاع کند، مرتکب حداعلا ننگ و قانون شکنی شده است.**
● **آندری گرومیکو: به هیچکس نباید اجازه داد که به بهانه تشویق انتقاد، و انتقاد سالم و سودمند از خود.... به ایجاد شکاف در حزب و جامعه شوروی بپردازد.**

● **رهبری جدید شوروی ظاهراً چنین می اندیشد که حل مسائل اقتصادی، بدون فوران فعالیت روشنفکران و انتقادات آشکار از نقائص گوناگون در جامعه، امکان پذیر نمی باشد، ولی با این مشکل روبروست که چگونه باید از تبدیل شدن «انتقاد قانونی» به «فعالیت مخالف غیرقانونی» جلوگیری کرد.**

روشنفکران شوروی و کنگره

همچنان که قبلاً گفته شد، کنگره بیست و هفتم کار خود را در جوی مملو از هیجان روشنفکری ناشی از چاپ مقالات بسیار انتقادی در مطبوعات، نمایش های برخاشگرانه از حیث ایدئولوژیکی، و شرکت عده زیادی از مردم در مباحثات تقریباً باز مربوط به امور داخلی شوروی، آغاز کرد. برخلاف هر کنگره دیگر در تاریخ شوروی، این کنگره عملاً جو روشنفکری در کشور را (که به وسیله کرملین انگیزته شده بود) نادیده گرفت. تقریباً تمام اشخاصی که در موضوعات ایدئولوژیکی سخن گفتند - «دمیچف» وزیر فرهنگ، «مارکف» دبیر اتحادیه نویسندگان، «گورباچف» کارگردان تئاتر - از دیدگاههای بسیار محافظ کارانه دفاع کردند و به هیچ وجه منعکس کننده حال و هوای همکاران خود نبودند. فقط «کولیدزائف» رهبر فیلم سازان در عزم خود مبنی بر ملایم کردن کنترل بر فیلمنامه نویسی بایرداری نشان داد.

ولی البته «ویکتور چریکف» به طرزی حیرت آور با جو روشنفکری ایجاد شده توسط گورباچف در مسکو، به مخالفت برخاست. چریکف در موارد متعدد، مثلاً وقتی خواستار «رتار سازش ناپذیر در قبال هرگونه ایدئولوژی زینبار، هر نوع دودلی و نوسان که دشمن طبقاتی را در تلاش به منظور تضعیف ثبات در جامعه شوروی یاری دهد» شد، لحنی تقریباً استالینستی داشت. وی به نمایندگان علیه خطر ناشی از دستگاههای ضبط ویدیوئی هشدار داد، و از این گذشته بر اساس روحیه حاکم بر دهه ۱۹۳۰، کشف يك شبکه جاسوسی در وزارتخانه های شوروی را برای کنگره حکایت کرد، و در ضمن کلماتی نیافت تا از تز گورباچف درباره گسترش انتقاد و تبلیغ در زندگی شوروی پشتیبانی کند. به علاوه، حتی يك نطق به راستی هم آوایا جو کلی حاکم در آستانه برگزاری کنگره، ایراد نشد. يك کنفرانس مطبوعاتی هم که صرفاً به امور فرهنگی اختصاص داشت و بعد از کنگره برگزار گشت، لحن بسیار برخاشگرانه ای داشت و به نظریه پردازان کهنه اندیش میدان تاخت و تاز آزادانه داد.

از این حیث هم مقایسه با کنگره بیست و دوم شایسته است. در آن سال در عین حال که سخنرانان با حدت از حملات کوبنده خروشچف به استالین پشتیبانی می کردند، روشنفکران مسکو نیز در مرحله جدید مبارزه ضد استالینی مشارکت جستند. در آن زمان بین فضای کنگره و حال و هوای عمومی، یکپارچگی قابل توجهی وجود داشت اما در سال ۱۹۸۶ وضع از این قرار نبود. گورباچف که سخت بر روشنفکران تأثیر گذاشته بود، نتوانست همین کار را با مقامات حزبی بکند.

شکل دادن به ایدئولوژی جدید بعد از کنگره

گورباچف هم مثل رهبران قبلی شوروی به هنگام حضور در نخستین کنگره

کلیدی ایدئولوژی جدید شد. دبیرکل به زودی از اینهم فراتر رفت و بویانی برنامه خود را افزایش داد و شخصاً اعلام داشت که «پرسترویکا را با انقلاب مترادف خواهد شمرد... زیرا نوآوری ها و اصلاحات طراحی شده در اجلاس آوریل کمیته مرکزی و کنگره بیست و هفتم، مستلزم انقلابی حقیقی در روانشناسی و ادراک دوران معاصر، و در درجه اول، وظایف ناشی از پیشرفت طوفانی علوم و فنون است.» رسانه های گروهی شوروی هم به دنبال رهبران، اصطلاح «انقلاب» را در مورد روندی که از آوریل ۱۹۸۵ انگیزته شده بود، به کار بردند.

در دوره یکساله پس از کنگره، گورباچف دست به دو حرکت زد: یکی در سپتامبر سال ۱۹۸۶ دیگری در ژانویه ۱۹۸۷. نطق او در «کراسنودار» مرحله مهمی در پیشبرد ایدئولوژی جدید بود. گورباچف در سخنان خود حمله بر دیوان سالاری فاسد را به عنوان مانعی عمده در راه «بازسازی» شدت بخشید، و نخستین بار اندیشه دموکراتیزه کردن چند جانبه جامعه شوروی را به منزله پادزهری در برابر سم مقاومت دیوان سالاری، مطرح ساخت.

گورباچف در شش ماه بعدی در جهت پیشبرد «بخش دموکراتیک» برنامه خود چندان کاری نکرد و رسانه های گروهی فقط گهگاه این مطلب را مطرح می کردند. بازم، مثل کنگره حزبی، وی افشای محتویات تازه ایدئولوژی در حال تکوین حزبی را به اجلاس کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۸۷ موکول نمود. دبیرکل تقریباً به نحوی غیرمنتظر، مسأله دموکراتیزه کردن را به موضوع کانونی «پرسترویکا» مبدل کرد و خواستار تغییرات مهم در روند انتخابات درون حزبی و خارج از آن شد. در جریان اجلاس ژانویه، گورباچف و حامیانش در راس هرم های قدرت، برای افشای تقریباً کامل ایدئولوژی جدید، که با ایدئولوژی پیشین در زمان برژنف تضادی حاد داشت، تن به مخاطره دادند. ایدئولوژی مذکور بسیار بویا به نظر می رسد، و جهت آن نوسازی همه اجزاء زندگی شوروی است. این ایدئولوژی آشکارا از تمرکز زدانی در اقتصاد و توسعه جدی فعالیت های خصوصی پشتیبانی می کند. ضمناً این ایدئولوژی خواستار مشارکت فعالانه مردم عادی در فراگرد سیاسی است، و همکاری نزدیک با روشنفکران را می پذیرد. در عین حال، این ایدئولوژی حزبی، مثل ایدئولوژی های قبلی، شالوده های نظام شوروی، از قبیل انحصار سیاسی حزب و کنترل نهانی اقتصاد و دیگر بخش های جامعه به وسیله دولت را دست نخورده باقی می گذارد.

در این مقاله تنها تکوین ایدئولوژی در بطن قلمرو ذهنی جامعه شوروی مورد بحث قرار گرفته و در تلاش برای تحلیل روند شکل گیری يك ایدئولوژی جدید حزبی، بخصوص نقش کنگره بیست و هفتم، مطلقاً به مسائل مربوط به دنیای «عینی» و کاربرد عملی این ایدئولوژی در زندگی اقتصادی و سیاسی شوروی پرداخته نشده است. در ضمن از هرگونه داوری راجع به آینده رژیم گورباچف و برنامه اجتماعی و اقتصادی آن خودداری بعمل آمده است.